

کد خبر: ۲۴۲۰۰

تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۷



## ویروس‌های انگلِ استعمارگر

یادداشت - دکتر رضا مقدسی

داستان ویروس‌ها (نوعی انگلِ اجباریِ درون یاخته‌ای) و موجودات زنده (میزبانِ انگل)، داستانِ کشورهای استعمارگر (ویروس‌های انگل) و کشورهای مستعمره (میزبانِ انگل) بوده و هست. از اول تاریخ تاکنون و شاید در آینده نیز. همانگونه که ویروس‌ها به عنوان موجوداتی انگل، وارد سلول‌های میزبان می‌شوند و با استفاده از اطلاعات ژنتیکی و توانائی‌های بالقوه خود امکانات یاخته‌های میزبان را در راستای تکثیر و افزایشِ شانسِ بقای خود به کار می‌گیرند؛ استعمارگران، به ویژه اروپائی‌ها، بعد از انقلاب صنعتی با استفاده از دانش، سیاست و اسلحه‌های مرگبار خود، کشورهای ضعیف را در راستای پیشرفت و تقویت مادی و معنوی سرزمین‌های خود غارت کرده و به بند کشیده‌اند. بنابراین به عنوان یک زیست‌شناس، استعمارگران را نوعی ویروسِ استعمارگر می‌دانم. نتیجه این رابطه انگلی ضعیف و بیماری و گاهی مرگ میزبان و افزایشِ شانسِ تکثیر و بقای انگل‌ها می‌باشد. این نوشتار شرح این داستان تلخ تاریخی از نگاه یک زیست‌شناسِ علاقمند به تاریخ است. از گذشته تا حال حاضر.

ویروسها موجوداتی هستند که ساختار بسیار ساده ای دارند؛ که شامل: پوشش پروتئینی و لیپیدی همراه با ماده ژنتیکی درون آن، که در یک مولکول دنا یا رنا خلاصه شده است. یعنی در حالی که بسیار ساده و کامل هستند، ولی مخرب و ویرانگر نیز می باشند. ویروس ها، نه زنده اند و نه غیرزنده. گویا مرز بین موجودات زنده و غیر زنده اند. تمام اطلاعات زیستی یک ویروس به صورت کدهای ژنتیکی در ماده وراثتی آنها قرار داده شده است. این اطلاعات محدود، برای انتخاب بسیار تخصصی یک میزبان و ایجاد بیماری بسیار کارآمد عمل می کند. معمولاً، بعد از ورود ماده ژنتیکی ویروس به درون یاخته های میزبان، تکثیر آن آغاز می شود؛ ولی، با استفاده از امکانات مادی یاخته ی میزبان. توضیح این که، ویروسها با فرستادن دستوالعمل های ژنتیکی خود به درون یاخته میزبان برقراری نوعی رابطه همزیستی با سلول میزبان و با استفاده از دستگاه پروتئین سازی یاخته میزبان، اقدام به تولید ویروسهای جدید می کند. گویا ویروس یاخته میزبان را به بیگاری گرفته است. بنابراین، ویروسها با روشی بسیار کم هزینه و هوشمندانه، به استثمار یاخته میزبان می پردازند! البته، معمولاً انگلها میزبان خود را نمی کشند. چون مرگ میزبان ممکن است به بهای نابودی انگل نیز تمام شود.

نکته دیگری که در رابطه انگلی ویروسها با موجودات زنده حائز اهمیت است، اینکه مقابله با بیماریهای ویروسی معمولاً بسیار مشکل است. چون اولاً ویروسها درون یاخته های میزبان تکثیر می شوند. ثانیاً، ویروسها دائماً در حال جهش هستند سوپه ها یا انواع جدیدی را تولید می کنند. این داستان، خیلی شبیه به داستان استعمار نوین است. استعمارگران معمولاً در قالب شرکت های چندملیتی یا اشکال بسیار موجه وارد کشورهای مستعمره می شوند. و سپس مسیرهای رشد و توسعه کشورها را چنان تعریف می کنند که بدون آنها ممکن نیست.

در دو سال اخیر، ویروس کووید-۱۹ همه انسانها را به نحوی گرفتار کرده است. این ویروس مرگبار با ورود به یاخته های مختلف بدن انسان، به ویژه یاخته های ریه، باعث تخریب بافت ریه و تضعیف بدن میزبان می شود. البته در موارد معدودی پایان این داستان، مرگ

میزبان است. در حدود ۲ درصد از مبتلایان به کرونا فوت می کنند. ولی تکثیر و بقای ویروس تضمین می شود.

داستان ویروسها و انسان ها، شبیه به قصه ی استعمارگرانِ استثمارگر و کشور های جهان سوم بوده و هست. از قدیم الایام تا عصر حاضر. اروپا، قاره ای سبز با امکانات کشاورزی وسیع است. ولی از نظر معادن و منابع انرژی نسبتا فقیر است. اروپائیان بعد از انقلاب صنعتی و افزایش نیاز به منابع انرژی و نیروی کار ارزان، به فکر تامین نیازهای خود از سایر نقاط جهان بر آمدند. لذا، با استفاده از دانش و تخصص و مهارتهای علمی و فنی خود و نیروی مرگبار باروت شروع به گشت و گذار در مناطق مختلف جهان کردند. مثل شیر گرسنه ای که به دنبال شکار می گردد. آنها، با کمک نیروی باروت در اکثر درگیریها بر جوامع سنتی غلبه می کردند. سپس، به کمک کشیشان خود مردم شکست خورده را به صلح و سازش دعوت می کردند و با دیپلماسی و دانش خود به غارت منابع و معادن آنها می پرداختند.

بنابراین، تشابه عجیبی بین ویروسها به عنوان انگلهای اجباری درون سلولی بدن جانداران و رفتار اروپائیان با کشورها و ملل شکست خورده مشاهده می شود. شاید، اگر انقلاب صنعتی در نقاط دیگر جهان اتفاق می افتاد و اروپائیان امکان غارت امکانات مادی و معنوی ملل ضعیف را نمی داشتند، نیروی مالی برای بسط انقلاب صنعتی در اروپا فراهم نمی شد. و چه بسا، داستان توسعه ی صنعتی جهان جور دیگری رقم می خورد. برخورد اسپانیائی ها با امپراتوری های اینکا و آزتک، هلندی ها با ملل جنوب شرق آسیا، دانمارکی ها و پرتغالی ها در خاورمیانه و آفریقا، آمریکائی ها و انگلیسی ها با جوامع فقیر و ضعیف قاره های مختلف، گواه این مدعاست. و البته، اکنون به شکل دیگری در جهان جریان دارد. نسل کشی ایرانیان توسط انگلیسی ها از حافظه ایرانیان آگاه فراموش نخواهد شد.

در ۱۶ نوامبر ۱۵۳۲ فرانسیسکو پیسارو، سردار فاتح اسپانیائی با ۱۶۸ سرباز خسته و آشفته، ولی مسلح به تفنگ سرپر، در شهر کوهستانی کاخامارکا بر آتائوالپا، پادشاه خودکامه ی بزرگ ترین و پیشرفته ترین کشور دنیای نو، پیروز شد. پیسارو نماینده امپراتوری کلیسای مقدس و

شاه چارلز پنجم پادشاه اسپانیا بود؛ که در آن زمان قدرتمندترین کشور اروپائی محسوب می شد. پیسارو در سرزمینی ناآشنا گام نهاده بود و از ساکنان محلی آن بی اطلاع بود و حتی ارتباط خود را با نزدیک ترین واحدهای اسپانیائی از دست داده بود. ولی، آتائوالپا در امپراتوری خودش بود و ارتشی مرکب از ۸۰ هزار نفر سرخ پوست داشت. با این همه، پیسارو، آتائوالپا را ظرف مدت کوتاهی اسیر کرد، سپس مقدار زیادی جواهرات برای آزادی او به چنگ آورد. ولی در نهایت بی رحمی او را کشت و تمام امپراتوری اینکا را به تسخیر خود در آورد. سپس، شروع به غارت تمام دارائی های امپراتوری بزرگ اینکا نمودند. این غارت، ثروت و سرمایه عظیمی را به اسپانیا سرازیر نمود.

تاریخ نویسان به طور خلاصه سواد و دانش اسپانیائی ها درباره تاریخ و رفتار انسان ها، فناوری نظامی متکی بر تفنگ، سلاح های فولادی و داشتن اسب را در پیروزی آنها بر اینکاها و آزتک ها موثر دانسته اند. (اقتباس از کتاب اسلحه، میکروب و فولاد؛ نوشته جرد دایموند) بنابراین، مشاهده میشود که یک کشور استعمارگر(اسپانیا) با استفاده از دانش و تجربه و تخصص (همانند دستوالعمل های ژنتیکی ویروسها) به سرزمین دیگر (میزبان) وارد شده است و در جهت افزایش ثروت و قدرت خود، شروع به غارت منابع مادی و معنوی کشور مستعمره می نماید(تکثیر ویروس در یاخته میزبان).

در سایر نقاط جهان نیز چنین مواردی به کرات رخ داده است. بنیانگذاران کمپانی هند شرقی با چند کشتی و تعدادی کارشناس در هندوستان پیاده شدند. سپس نزدیک به سه قرن هندوستان را مستعمره خود نمودند و از این تجارت پر سود هزاران میلیارد دلار به جیب زدند. سود سرشار کمپانی های نفتی انگلیس از غارت منابع نفتی ایران بی سابقه بود. بنابراین، کار سترگ دکتر محمد مصدق و آیت الله کاشانی در ملی کردن صنعت نفت ایران در تاریخ مبارزات ضد استعماری بی نظیر است. تاریخ استعمار پر از خون و طلاست. خونِ ملل ضعیف و طلائی

که به نفع استعمارگران بود. اروپا رشد و پیشرفت علمی و فنی خود را مدیون سرمایه و نیروی کار مللی است که در قرون گذشته مورد تجاوز و غارت آنها قرار گرفته اند. داستان زیبایی که پروین اعتصامی به خوبی سروده است:

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست

آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست

نزدیک رفت پیرزنی گوژپشت و گفت **این اشک دیده من و خون دل شماست**

بنابراین، نقش مهم ثروت به غارت رفته کشورهای مستعمره در تامین سرمایه مورد نیاز برای توسعه صنعتی دول اروپائی بسیار حائز اهمیت است. البته، چه بسا استعمارگران، به ظن خود، فعالیت های مثبتی نیز در مستعمرات داشته اند. مثلاً، انگلیسی ها در افریقای جنوبی و هندوستان خط آهن، دانشگاه و ... نیز احداث کردند. ولی، همه فعالیت های آنها در جهت افزایش قدرت و ثروت خودشان بوده است. به قول معروف: "هیچ گربه ای محض رضای خود موش نمی گیرد".

به عنوان یک زیست شناس، تشابه عجیبی در رفتار ویروسها با یاخته های موجودات زنده و رفتار استعمارگران با کشورهای مستعمره می بینم. به نظر می رسد، پیشگیری تنها راه ایمن سازی کشورهاست که جز با ارتقا آموزش و تقویت روحیه و امکانات ملی و درون زاد امکان پذیر نمی باشد. راهی که **اقبال لاهوری** به زیبایی در **خودشناسی و خودباوری** ملل جهان سوم نشان داده است. کاش قدری عمیق تر می اندیشیدیم.

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما

غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام تا بدست آورده ام افکار پنهان شما  
مهر و مه دیدم نگاهم برتر از پروین گذشت ریختم طرح حرم در کافرستان شما  
تا سنانش تیزتر گردد فرو پیچیدمش شعله ئی آشفته بود اندر بیابان شما  
فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق پاره لعلی که دارم از بدخشان شما  
میرسد مردی که زنجیر غلامان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما  
حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل آتشی در سینه دارم از نیاکان شما